

مقایسه میان رشته‌های اندیشه مولانا در مثنوی و راجرز در روان‌شناسی انسان‌گرا

دکتر سیده مریم روضاتیان

دانشیار - عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

فاطمه‌السادات مدنی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه اصفهان

چکیده

از شیوه‌های مهم نقد ادبی، بررسی آثار ادبی با توجه به دیدگاه‌های روان‌شناختی است. در این میان، نظریه شخصیت کارل راجرز جایگاه ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که دیدگاه‌های او با بسیاری از مباحث مطرح در متون عرفانی به خصوص مثنوی مولوی مشابهت دارد. فرضیه مطرح در این پژوهش این است که آیا می‌توان از میان ابیات و حکایات مثنوی مولوی اصول و مفاهیم اساسی نظریه شخصیت راجرز را استخراج کرد. نتایج حاصل از این پژوهش فرضیه مورد نظر را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد شاعران بزرگ ادب فارسی، چون مولوی از سر اندیشمندی و آگاهی مباحثی را مطرح کرده‌اند، که امروزه دانش روان‌شناسی ضرورت طرح این مباحث را در قالب نظریات مختلف به اثبات رسانده است.

واژگان کلیدی: مقایسه میان رشته‌ای، روان‌شناسی انسان‌گرا، مثنوی مولوی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

با افزون‌تر شدن مشکلات روحی و روانی افراد جامعه که در اثر توجه بیش از اندازه به ارضای نیازهای مادی و عدم توجه به پرورش و کمال روحی انسان‌ها به وجود آمده است اهمیت و نقش روان‌شناسی در حل مشکلات بشری افزون‌تر شده است و روان‌شناسان به مسائلی پرداخته‌اند که از تنوع بسیاری برخوردار است. برخی از این مسائل دامنه‌ای گسترده‌تر دارند و برخی محدودتر و اختصاصی‌تر هستند. یکی از پرسش‌های اساسی در روان‌شناسی این بوده است که چرا افراد بشر به گونه معینی رفتار می‌کنند؟ توضیح رفتارها و اعمال بشر راه‌های گوناگونی دارد به همین دلیل نگرش‌های مختلفی به پدیده‌های روان‌شناسی ایجاد شده است که انسان‌گرایی در زمره این نگرش‌هاست. در این نظریه فرد آزاد است که خود، راه و روش زندگی‌اش را انتخاب کند. در روان‌شناسی انسان‌گرا به پژوهش‌های فراوانی پرداخته شد و به تدریج این شاخه از روان‌شناسی در مقام مخالفت با رفتارگرایی قد برافراشت، در این میان کارل راجرز از همه بلند آوازه‌تر است. در این مقاله نخست به استخراج نظریه شخصیت کارل راجرز پرداخته شده که در قالب سیزده

عنوان ذکر گردیده است. در هر بخش به صورت جداگانه در ذیل عنوان مربوطه، هر یک از مباحث از دیدگاه راجرز مطرح می‌شود و سپس با استفاده از ابیات مثنوی به تبیین دیدگاه مولانا در مورد هر یک از مباحث پرداخته می‌شود.

پیشینه پژوهش

درباره آثار نوشته شده در این زمینه می‌توان به دو پایان‌نامه «بررسی و مقایسه عناصر درمائی مثنوی معنوی با نظریه مراجع محوری راجرز»، «بررسی تطبیقی دیدگاه انسان‌شناختی کارل راجرز و مولانا درباره انسان سالم و کامل» و نیز کتاب «تحلیل روان‌شناسی خود شکوفایی از دیدگاه مولانا و راجرز» اشاره کرد. هر چند در نگاه نخست به نظر می‌رسد موضوع این آثار با مقاله حاضر مشترک باشد اما بررسی دقیق نشان می‌دهد تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای میان این آثار و مقاله کنونی وجود دارد. به‌ویژه آن که در این مقاله برخلاف آثار نام برده به بررسی تطبیقی جملات اصلی راجرز با حکایات و ابیات داستانی مثنوی پرداخته شده است. روش تحقیق در این مقاله، تطبیقی و تحلیلی است بدین ترتیب که ابتدا جملات اصلی نظریه راجرز مطرح می‌شود و سپس آن دسته از ابیات مثنوی مولوی که با نظریه راجرز مشابهت دارد تحلیل می‌شود.

متن

راجرز شخصیت را دارای سه جزء یا سه رکن اصلی ارگانیک، میدان پدیداری و خود می‌داند. ارگانیک کل وجود فرد است که در میدان پدیداری برای رفع نیازهای خود واکنش نشان می‌دهد و هدفش شکفتگی یا تحقق‌یابی و حفاظت و ارتقاء است. خودشکفتگی یا تحقق‌یابی همان رشد زیستی و روانی انسان است که از دوران کودکی آغاز شده و تا بزرگسالی ادامه می‌یابد در این جریان آدمی به سوی هدف خود پیش می‌رود و به ابتکار می‌پردازد. در این زمینه بزرگترین عمل ابتکاری خویشتن‌سازی است که در مواجهه با واقعیات زندگی و به دست آوردن تجربه‌های گوناگون میسر می‌شود. پس از خویشتن‌سازی و تجلی پیدا کردن شخصیت، انسان باید مقام به دست آورده شده را حفظ کند و منظور از حفظ مقام به دست آمده حفظ تعادل حیاتی و سکون نیست بلکه مقابله با فشارهاست که مستلزم کار و کوشش است به خصوص که آدمی طالب ارتقاء مقام است و هرگز به آنچه که اکنون در دست دارد قناعت نمی‌کند و در راه کمال گام بر می‌دارد، برای حصول این مقصود نیز آزادی انسان شرط اصلی است.

میدان پدیداری، مجموع تجاربی است که آدمی به دست می‌آورد و آن یا آگاهانه است و یا ناآگاهانه. خود، یکی از اجزای میدان پدیداری است که از آن میدان جدا شده و عبارت است از مجموع ادراکات و ارزشیابی‌های آگاهانه من فردی انسان. خود، هسته اصلی نظریه راجرز را تشکیل می‌دهد و ویژگی‌هایی دارد از جمله این که از عمل متقابل ارگانیک و محیط به وجود می‌آید و این که ارزش‌های دیگران را به درون می‌افکند و

آن‌ها را با تغییر و تصرفاتی به عنوان این که اختصاص به او دارند، ادراک می‌کند و دیگر این که بر اثر رشد و یادگیری ممکن است متغیر و متحول شود. (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۱۶-۲۱۸)

از آنجا که این پژوهش بر اساس جملات اصلی راجرز انجام می‌شود در هر قسمت جمله مورد نظر ذکر شده و توضیحاتی درباره آن بیان می‌شود:

۱. عالم درون

عالم درون که از ارکان اساسی وجود انسان است در روانشناسی و نیز در حوزه آثار ادبی همواره مورد توجه بوده است و این عالم برای هر انسان، عالمی منحصر به فرد است که با انسانی دیگر تفاوت‌هایی دارد و با توجه به خاص بودن آن، باید گفت که عالم درون هرکس فقط از آن خود اوست و تا زمانی که فرد آن را ابراز نکند کسی نمی‌تواند از آنچه در درون او می‌گذرد آگاهی یابد. راجرز در این زمینه در قالب یک جمله اصلی می‌گوید: «هرکس در جهانی از فعالیت و تجربه زندگی می‌کند، جهانی که پیوسته در حال تغییر است و او مرکز این جهان است». (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۱۸) این جهان سرشار از فعالیت و تجربه همان عالمی است که در درون فرد شکل گرفته است و فرد در همه احوال و موقعیت‌ها خود را در مرکز جهان خویش می‌بیند، جهانی که فرد آن را ساخته است. «از این لحاظ هر فرد موجودی بی‌همتاست و فرد خودش تنها کسی است که می‌تواند بفهمد تجارب او چگونه ادراک شده اند و برایش چه معنایی دارند» (شفیع آبادی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۵۱).

راجرز بر هوشیاری و زمان حال تأکید می‌کرد و بر اساس همین تأکید معتقد بود که شخصیت را فقط از دیدگاه خود یعنی بر اساس تجربیات ذهنی خویش می‌توان شناخت. او واقعیت را به صورتی که هر فرد آن را درک می‌کند در نظر داشت هرچند معترف بود که این برداشت همیشه با واقعیت عینی مطابقت ندارد. با توجه به این مطلب می‌توان گفت که بهترین منبع اطلاعات درباره هرکس خود اوست و هر فرد را فقط از طریق خود او به طور دقیق می‌توان شناخت، یکی از راه‌های وارد شدن به عالم درون هرکس و در نتیجه دستیابی به شناختی درست از آن فرد، تحلیل سخنان اوست بدین ترتیب از طریق بررسی آثار ادبی می‌توان به زوایایی از اندیشه‌های نویسندگان این آثار دست یافت.

در داستان «پادشاه و کنیزک» مثنوی چنین نقل شده است که چون کنیزک بیمار می‌شود پادشاه طبیب را بر بالین او حاضر می‌کند، طبیب با معاینه او در می‌یابد که علت بیماری کنیزک عوامل جسمانی نیست بلکه او به سبب عشق بیمار شده است. ماخذ حکایت فوق فردوس الحکمه و چهار مقاله عروضی است که در کتاب اخیر با تفصیل بیشتری نوع معالجه‌های که طبیب در درمان کنیزک به کار می‌برد به ابو علی سینا نسبت داده شده است. سید اسماعیل جرجانی نیز در کتاب خود، ذخیره خوارزمشاهی در بیان معالجه عشق آورده است که برای شناختن معشوق کسی که عشق و نام معشوق را پنهان می‌کند طریقی وجود دارد و آن طریق، این

است که طیب انگشت بر نبض او گذاشته و دستور می‌دهد تا به صورت ناگهانی کسانی را که گمان می‌برند عشق او بر آن‌هاست یاد کنند و صفات و احوال هریک را گویند و چند بار آزمایشند تا از تغییر نبض او در هنگام شنیدن نام و صفات معشوق، معلوم گردد که معشوق او کیست (ر.ک زمانی، ۱۳۹۱: ۷۰).

دید از زاریش کوزار دل است تن خوش است و او گرفتار دل است

(۱/۱۰۸)

بی خبر بودند از حال درون استعیذالله مما یفترون

(۱/۱۰۵)

علت عاشق زعلت‌ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

(۱/۱۱۰)

در این ابیات مولانا بیان می‌کند که عشق از نوع بیماری‌های جسمانی نیست بلکه عشق مانند اسطرلاب، اسرار خورشید حقیقت را نشان می‌دهد. اطباء گذشته از جمله جالینوس و ارسطو نیز عشق را نوعی بیماری روحی و دماغی می‌پنداشتند.

همچنین در شرح حکایت طوطی و بازرگان آمده است:

ای زبان، تو بس زبانی مرمرای چون تویی گویا چه گویم من تو را؟

(1/1699)

(1/1700)

مولانا پس از آن که زبان را هم منشأ خوبی‌ها و هم منشأ بدی‌ها معرفی می‌کند می‌گوید:

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
در نهان جان از تو افغان می‌کند گرچه هرچه گویی اش آن می‌کند

(1/1701)

راجرز نیز معتقد بود که از طریق سخنان هر کس می‌توان به عالم درون او دست یافت. در داستان «پادشاه و کنیزک»، طیب با در نظر گرفتن عوامل جسمانی و حالات و رفتارهای ظاهری کنیزک به عالم درون او وارد می‌شود و با توجه به شواهد ظاهری به این نتیجه می‌رسد که کنیزک بیمار عشق است، بیماری‌ای که مربوط به جسم نیست و کاملاً با عالم درون فرد ارتباط می‌یابد اما برای آگاهی یافتن از این بیماری باید از طریق سخنان شخص به عالم روح و قلب او وارد شد. در قسمت‌هایی از حکایت طوطی و بازرگان نیز ابیات ذکر شده نشان می‌دهد زبان فاش‌کننده اسرار درونی انسان است. در ابیات مذکور مولانا زبان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید که جان در نهان از دست زبان می‌نالد و با این حال چاره‌ای جز این ندارد که مطابق با آنچه که زبان می‌گوید عمل کند. حکیم سبزواری هم معتقد است: «کلمات و گفتارهای زبان در روح و جان اثر می‌گذارد مثل اذکار و جزء آن زیرا با ذکر خدا منور می‌شود و با یاد غیر خدا مکدر می‌گردد پس ذکر لسانی سیر دوری می‌کند چه نخست یاد قلبی از روح و سر می‌آید تا این که به زبان می‌رسد و دوباره از راه

گوش به خیال و قلب و فوق او می‌رود» (زمانی، ۱۳۹۱: ۵۳۸). در این جملات که از سرچشمه و منبعی دینی و عرفانی برخوردارند به وضوح اعلام شده است که آنچه در قلب می‌گذرد به زبان می‌رسد دوباره از راه گوش به قلب باز می‌گردد. شواهد بیان شده نشان می‌دهد که در زمینه این نظریه مولانا و راجرز دارای عقاید مشابهی هستند و هر دو یکی از راه‌های اساسی شناخت فرد را استفاده از الفاظ و سخنان او می‌دانند.

۲. دنیای پدیداری

در نظریه راجرز میدان پدیداری یکی از ارکان اساسی شخصیت به شمار می‌رود. میدان پدیداری مجموعه تجاربی است که فرد به دست می‌آورد و برحسب آن که تجارب تشکیل دهنده میدان به صورت رمزی باشند یا نباشند به دست آوردن تجارب به صورت ناآگاهانه یا آگاهانه صورت می‌گیرد. راجرز می‌گوید: «فرد یا ارگانیزم بر اساس تجربه و درک خودش از زمینه تجربی نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد، او تجارب خود را واقعیت تلقی می‌کند و برای او واقعیت همان چیزی است که او تجربه می‌کند». (شفیع آبادی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۵۱)

از نظر راجرز دنیای پدیداری یعنی اطلاعات و تجاربی که هرکس درباره خویشتن دارد و برای او واقعیت تلقی می‌شوند. بر این اساس می‌توان گفت واکنش فرد در موقعیت‌های گوناگون در واقع نتیجه ادراک فرد است و فرد با توجه به ادراکی که از واقعیت به دست می‌آورد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. با درنظر گرفتن این نکته، آشکار می‌شود که چون دنیای پدیداری افراد با یکدیگر متفاوت است و هر کدام آن چیزی را که خود درک می‌کند واقعیت می‌داند نه تنها واکنش همه افراد در موقعیت‌های مختلف یکسان نیست بلکه با توجه به ادراک متفاوت از واقعیت درک رفتار دیگران برای آن‌ها دشوار است و گاه ممکن است رفتاری برای فردی بی‌معنی و بی‌دلیل به نظر برسد در حالی که از نظر خود فرد بسیار با معنی است و این به خاطر آن است که عالم درون افراد و یا به عبارت دیگر دنیای پدیداری و ادراک آن‌ها از واقعیت با هم متفاوت است.

مولانا در شرح داستان «موسی و شبان» ضمن این که از زبان شبان وضعیت و حال درونی او را بر اساس میدان پدیداری خودش یعنی تصور مادی از خداوند که او را همچون انسان می‌پندارد، بیان می‌کند تفاوت این دنیای پدیداری را با دنیای پدیداری حضرت موسی یعنی شناخت واقعی خداوند و ارتباط با وحی را نشان می‌دهد. همان‌طور که گفته شد از نظر راجرز برای درک علت رفتار هرکس باید به عوامل درونی او مراجعه کرد و رفتاری که برای شخص بی‌دلیل و بی‌معنی است ممکن است برای دیگری بسیار با معنی باشد در این داستان نیز مولانا فعل چوپان را برای خود او مقدس می‌داند در حالی که از نظر حضرت موسی نه تنها این گونه نیست بلکه نادرست و خطا هم به شمار می‌رود. در این داستان مولانا برخورد دنیای پدیداری

حضرت موسی با دنیای پدیداری شبان را به تصویر می‌کشد و برای اینکه نشان دهد دنیای پدیداری شبان برای خود او، واقعی و مقدس است بلافاصله خطاب خداوند به حضرت موسی را بیان می‌کند:

وحی آمد سوی موسی از خدا بنده ما را چرا کردی جدا؟

(2/1750)

توبرای وصل کردن آمدی یا خود از بهر بریدن آمدی

(2/1751)

و در ادامه می‌گوید:

هرکسی را سیرتی بنهاده ایم هرکسی را اصطلاحی داده‌ایم

(2/1753)

در بیت اخیر تفاوت‌های موجود در بین انسان‌ها به خوبی بیان شده است و این درست همان تفاوت میدان پدیداری و به دنبال آن تفاوت رفتاری انسان‌های مختلف است.

ما زبان را ننگریم و قال را مادرون را بنگریم و حال را

(2/1759)

ناظر قلبیم اگر خاشع بود گرچه گفته لفظ ناخاضع رود

(2/1760)

وزانکه دل جوهر بود گفتن عرض پس طفیل آمد عرض جوهر غرض

(2/1761)

در این ابیات مولانا خطاب خداوند به حضرت موسی (ع) را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که مولانا نیز رفتار متفاوت انسان‌ها را نتیجه ادراک متفاوت آن‌ها از واقعیت و تفاوت دنیای پدیداری می‌داند، دنیایی که خداوند از آن و تفاوت‌های آن از فرد تا فرد آگاه است و آنچه که در دل انسان می‌گذرد را می‌داند اگرچه ظاهر رفتار حقیقت درونی آن را نشان نمی‌دهد.

۳. ادراک واقعیت www.anjomanfarsi.ir

از دیدگاه راجرز ادراک واقعیت با توجه به این که هر فرد محرک‌های خارجی و درونی را چگونه درک کند از فردی تا فرد دیگر متفاوت می‌شود و همین اصل است که باعث می‌شود افراد در برابر وضعیتی واحد رفتارهای مختلف و در برابر وضعیت‌های مختلف رفتارهای یکسان از خود نشان دهند.

راجرز در یکی دیگر از جملات اساسی خود بیان می‌کند که واکنش ارگانیسم در برابر میدانی که در آن قرار گرفته است متناسب با تجربه و ادراکی است که از آن میدان دارد. این واقعیت ممکن است برای فیلسوف امری نظری و انتزاعی باشد ولی برای انسان‌های عادی واقعیتی محسوس است. آدمی به محرک‌های خارجی و درونی آن چنان واکنش نشان می‌دهد که آن‌ها را در می‌یابد و درک می‌کند و واقعیت می‌داند نه آن چنان

که آن‌ها ممکن است بوده باشند (سیاسی، ۱۳۷۱:۲۱۹). بنابراین برای پیش بینی واکنش رفتاری هر کس کافی نیست که محرک‌های خارجی و درونی را بشناسیم بلکه باید دریابیم که فرد آن‌ها را چگونه درک کرده است. مولانا در شرح حکایت «مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان» می‌گوید: پس از ریختن روغن، مرد بقال ضربتی بر سر طوطی می‌زند و در اثر همین ضربه پره‌های سر طوطی می‌ریزد و پس از چندی چشم طوطی به مرد طاسی می‌افتد و بر اساس تجربه‌ای که خود از طاسی دارد واقعیت طاسی مرد را اینگونه تصور می‌کند:

از چه ای کل باکلان آمیختی تو مگرازشیشه روغن ریختی

(1/261)

از قیاسش خنده آمد خلق را کو چو خود پنداشت صاحب دلق را

(1/262)

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نیشتن شیر شیر

(۱/۲۶۳)

طوطی بر اساس واقعیت ادراکی خودش به محیط پاسخ می‌دهد و با تصور این که طاسی مرد از ضربه خوردن و ریختن روغن است به سخن در می‌آید. بنابراین مولانا نیز بر این عقیده است که آدمی به محرک‌های خارجی و درونی آن چنان واکنش نشان می‌دهد که آن‌ها را در می‌یابد. راجرز بر آن است که غالباً اشخاص در برابر وضعیتی واحد رفتارهای مختلف دارند و یا در برابر وضعیت‌های مختلف رفتاری یکسان از خود نشان می‌دهند در ادامه داستان «مرد بقال و طوطی» ابیاتی آمده است که بیان گر این دیدگاه از راجرز هستند.

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
هر دو گون زنبور خوردند از محل لبک شد زان نیش وزین دیگر غسل

(1/268)

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سرگین شدوزان مشک ناب

(1/269)

www.anjomanfarsi.ir

هر دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی وان دیگر شکر

(1/270)

صد هزاران این چنین اشباه بین فرقاشان هفتاد ساله راه بین

(1/271)

در این تمثیل‌ها دو گونه زنبور، آهو و نی نماینده انسان‌هایی در جایگاه یکسان هستند که با وجود داشتن شرایط و امکانات مشابه به نحوی متفاوت رفتار می‌کنند و نتیجه‌ای متفاوت نیز به دست می‌آورند و این با دیدگاه راجرز مشابهت دارد.

در دیدگاه راجرز عوامل درونی که فقط فرد از آن آگاه است باعث حرکت و انجام کارهایی خاص می‌شود و شاید دیگران نتوانند دلیل رفتار فرد را به خوبی دریابند چراکه فقط با آگاهی از انگیزه‌های درونی و روحی فرد است که می‌شود به هدف او در انجام کارها پی برد بنابراین هر فرد با توجه به عوامل برانگیزنده درونی خود عمل می‌کند بدین لحاظ می‌توان گفت که گاهی انسان از انگیزه‌ها و تمایلات درونی خود باخبر است و برطبق آن‌ها عمل می‌کند و گاهی بدون این که هیچ گونه اطلاعی از انگیزه‌های درونی خود داشته باشد به صورت ناخودآگاه به سمت انجام اعمالی خاص هدایت می‌شود. راجرز در این باره معتقد است: «بهترین وسیله برای درک علت رفتار هرکس مراجعه به عوامل درونی خود اوست» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۰).

مولانا نیز بیان می‌کند که آنچه باعث انجام کارها از سوی انسان می‌شود انگیزه‌های درونی اوست و مثلاً اگر کسی به سمت زیان حرکت می‌کند با این که به ظاهر تنها به نظر می‌رسد اما یاری دارد که او را به سمت انجام عمل زیان آور می‌کشاند و این یار، روح و درون اوست که سبب ساز حرکت وی می‌شود.

هرکه بینی در زبانی می‌رود گرچه تنها با عوانی می‌رود

(۳/۳۸۲۴)

مولانا نیز عواملی را برای حرکت انسان به سوی انجام عمل و نشان دادن رفتار ضروری می‌داند که آن عوامل انگیزه‌های درونی ای هستند که از روح انسان سرچشمه می‌گیرند و چون درون هر کس فقط اختصاص به خود او دارد از افراد رفتارهای متفاوتی سر می‌زند که همگان در درک علت آن توانا نیستند و این بدان سبب است که انسان‌ها از تفاوت‌های عالم درون یکدیگر که در اصل محرک رفتار آن‌هاست آگاهی نداشته و قادر به تسلط یافتن بر درون همدیگر نیستند. این مفهوم در جای جای مثنوی مولوی با بیانی متفاوت تکرار شده است:

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
رنگ و بو غماز آمد چون جرس از فرس آگه کند بانگ فرس

(۱/۱۲۶۸)

www.anjomanfarsi.ir بانگ هر چیزی رساند زو خیر تابدانی بانگ خر از بانگ در

(۱/۱۲۶۹)

گفت پیغمبر به تمییز کسان مرء مخفی لدی طی اللسان

(۱/۱۲۷۰)

حال دریا ز اضطراب و جوش او فهم کن تبدیل‌های هوش او

(۱/۱۲۶۷)

بنابراین از نظر مولوی علت رفتارها، انگیزه‌های درونی است. هنگامی که انگیزه‌های درونی، فرد را به سمت نشان دادن رفتاری خاص حرکت می‌دهند آن رفتار در ظاهر فرد آشکار می‌شود و فرد دست به انجام عمل یا نشان دادن رفتاری می‌زند که انگیزه‌های درونی، او را به سمت آن‌ها کشانده است و آنچه که در ظاهر فرد

نمایان می‌شود و واکنش او را در موقعیت‌های مختلف سبب ساز شده و رفتار فرد خواننده می‌شود با ظاهر شدن به صورت‌های مختلف و در موقعیت‌های متفاوت نشان دهنده آن چیزی است که در درون فرد اتفاق افتاده است. علت این رفتار ممکن است پیش زمینه‌هایی داشته باشد که هیچ کس قادر به آگاهی یافتن از آن‌ها نخواهد بود مگر آن که فرد آن‌ها را آشکار کند. پس رفتارهای متفاوت از افراد به خاطر انگیزه‌های درونی متفاوت آن‌هاست و مولانا در ابیات فوق اظهار می‌کند که ظاهر هر چیز مثلاً بانگ آن‌ها نشان دهنده تفاوت ذاتی و درونی آن‌هاست که این تفاوت درونی سبب رفتارهای ظاهری متفاوت شده است یا رنگ و بو که نمادهای ظاهری هستند به انسان‌ها نشان می‌دهند که ماهیت اشیاء چیست. از نظر مولانا نموده‌های ظاهری متفاوت، انسان‌ها را از درون‌های متفاوت آگاه می‌سازد. با توجه به این دیدگاه اگر انسان‌ها در هنگام واکنش نشان دادن به رفتارهایی که از یکدیگر در موقعیت‌های مختلف می‌بینند و ممکن است برای آن‌ها قابل درک نباشد، به این موضوع بیندیشند که انگیزه‌های درونی متفاوت سبب رفتارهای متفاوت است در درک رفتار یکدیگر قوی‌تر خواهند شد و به دنبال این آگاهی برخوردهای آسیب‌زننده آن‌ها در موقعیت‌های مختلف کاهش می‌یابد و توانایی آن‌ها در کمک کردن به یکدیگر بالاتر می‌رود.

۵. عواطف همراه با رفتار

رفتارهایی که در موقعیت‌های مختلف از انسان‌ها برای رسیدن به هدفی که در ذهن خود ساخته‌اند، سر می‌زند با عواطفی همراه است که این عواطف راه رسیدن رفتار به هدف را آسان‌تر می‌کند و شدت این عاطفه به مفهوم درک شده از سوی فرد برای حفاظت کردن از ارگانسیم و ارتقا دادن آن وابسته است. مثلاً اگر فرد در موقعیت خطرناکی قرار بگیرد و در درون خود به این مفهوم رسیده باشد که باید از ارگانسیم محافظت کند و خطر را برای ارگانسیم جدی بداند شدت ترس او بیشتر خواهد بود. راجرز در یکی دیگر از جملات اصلی خود در این باره می‌گوید: «رفتار متوجه به هدف را عواطف همراهی و معمولاً تسهیل می‌کنند. نوع عاطفه بستگی دارد به وجوه تکمیل‌کننده رفتار و شدت عاطفه بستگی دارد به مفهوم درک شده رفتار برای حفاظت و ارتقای ارگانسیم» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۰). بنابراین این دیدگاه عاطفه و هیجان نه تنها زیان رساننده به سازگاری نیستند بلکه برای حصول این منظور مفید اند.

مولوی هم معتقد است که احوال درونی انسان‌ها مختلف است همان‌طور که آثار این احوال نیز با هم اختلاف دارند.

هست احوالم خلاف همدگر هریکی با هم مخالف در اثر

(۶/۵۱)

همان‌گونه که اصل تضاد در میان عناصر و پدیده‌های موجود در جهان قابل مشاهده است، این اصل در فعالیت‌های روانی انسان‌ها نیز آشکار است چنان‌که مثلاً حالات شادی و غم، فقر و غنا و امثال آن‌ها با

یکدیگر مغایرت دارند و هریک آثار و تبعات مختلفی را با خود به همراه می‌آورند و این به معنی آن است که احوال درونی متفاوت انسان‌ها آثار متفاوتی نیز دارند که هنگام آشکار شدن، می‌توان آن‌ها را مشاهده کرد و دریافت. این تضاد آشکار بین احوال درونی، خبر از عواطفی می‌دهد که محرک انگیزه‌های درونی فرد برای عمل و رفتار هستند و با همراهی این عواطف است که رفتار متفاوت در موقعیت‌های متفاوت بروز می‌کند و این عواطف هستند که خشمف شادی و امثال آن را در رفتار نمایان می‌کنند.

جنگ‌ها بین کآن اصول صلح‌هاست چون نبی که جنگ او بهر خداست

(۶/۶۴)

در این بیت مولانا «عواطف تسهیل کننده رفتار متوجه به هدف را» به خوبی بیان می‌کند. از نظر او بعضی جنگ‌ها اساس صلح است. حضرت رسول اکرم (ص) نیز برای از بین رفتن تفرقه می‌جنگید بنابراین ممکن است عواطف در مواردی ناخوشایند باشند مثل جنگ چون در هر صورت جنگ مذموم است اما جنگی که برای اهداف عالی است می‌تواند تسهیل کننده باشد و در این صورت می‌توان گفت برخی عواطف اگرچه در مواردی ناخوشایند است اما می‌تواند نتایج مثبتی به همراه داشته باشد.

مولوی همچنین معتقد است آنچه از ظاهر فرد آشکار می‌شود و رفتار او را می‌سازد همراه با عواطفی است که معمولاً از رفتارها جدایی ناپذیر هستند؛ مثلاً شادی و خوشی احوال با چهره سرخ رنگ خود را نشان می‌دهد و این خوشی درونی با عواطف ظاهر می‌شود و یا این که چهره زرد نشان می‌دهد که غم و اندوه و رنجوری احوال بر درون فرد غالب است که این اندوه درونی وقتی به صورت رفتار ظاهر می‌شود ممکن است عواطف فرد را به سمت شکیبایی و صبر سوق دهد و یا این که سبب کفر و ناسپاسی در فرد شود. در بیت آخر این بخش نیز مولانا عواطفی که فکر مرگ را همراهی می‌کند، بیان کرده و آن‌ها را افسردگی و پژمردگی معرفی می‌کند که وقتی قدرت از بدن فرد خارج می‌شود عواطف همراه با این رفتار که اندوه و پژمردگی است در ظاهر فرد قابل تمییز و تشخیص هستند.

رنگ رو از حال دل دارد نشان رحمتم کن مهر من در دل نشان

(۱/۱۲۷۱)

رنگ روی سرخ دارد بانگ شکر بانگ روی زرد باشد صبرونکر

(۱/۱۲۷۲)

درمن آمد آن که دست و پا برد رنگ رو وقوت و سیما برد

(۱/۱۲۷۳)

عقیده راجرز نیز این است که رفتار متوجه به هدف را عواطفی همراهی می‌کند که می‌تواند تسهیل کننده آن باشد و شدت و ضعف این عواطف به این وابسته است که فرد تا چه حد آن شادی یا غم و اندوه درونی را برای خود کم یا زیاد احساس کند. وقتی که فرد با توجه به قدرت درونی خود در برابر اندوهی که در او

حاصل شده است و زرد رویی فرد آن را نشان می‌دهد، مقاومت می‌کند و می‌خواهد ارگانیزم را ارتقا داده و از آن محافظت کند به شکیبایی روی می‌آورد و فرد دیگر که از قدرت روحی کمتری برخوردار است و این زردروی را برای خود خطرناک و جدی حساب می‌کند راهکار حفاظت و ارتقای ارگانیزم را با توجه به سطح آگاهی درونی خود رفتن به سمت کفر می‌داند.

۶. علم و آگاهی به وجود «خود»

مسلم است که «خود» واژه‌ای بسیار آشنای برای همگان است و همیشه افراد برای معرفی خویشتن خویش و بیان اعمالی که انجام داده‌اند از این واژه استفاده می‌کنند. راجرز معتقد است که «خود» قسمتی است که از کل میدان ادراکی انسان به تدریج جدا شده است. «خود» در واقع علم و آگاهی به وجود داشتن و دارای کنش بودن است. مفهوم خود با واژه‌های متفاوتی مانند منف خودم و خود بیان می‌شود. راجرز می‌گوید: «در نتیجه عمل متقابل با محیط به خصوص در نتیجه عمل متقابل ارزشیابی شده با دیگران، ساخت خود تشکیل می‌گردد و آن الگو مفهومی است سازمان یافته و دقیق ولی متشابه از احساسات، ویژگی‌ها و ارتباط من، همراه با ارزش‌هایی که با این مفهوم بستگی دارند» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۱). او معتقد است که کودک نخست بین خود و اشیاء تمایزی قایل نمی‌شود و در نتیجه تجارب شخصی به تدریج خود را از محیط جدا احساس کرده و متوجه می‌شود که بعضی چیزها به او تعلق دارند و بعضی چیزها از آن محیط هستند و در اثر این تجربه‌ها مفهومی از خود را پیدا می‌کند که حاصل ارتباط با محیط است.

مولوی هم معتقد است که همه وجود یک انسان در اندیشه او خلاصه می‌شود و آنچه که معرف هویت انسان‌های مختلف است و بیان‌گر تفاوت‌های وجودی آن‌هاست اندیشه است و نه جسم. چون جسم، بدون اندیشه و روح ارزشی ندارد و اندیشه است که موجودی به نام انسان را پدید می‌آورد و برای بیان این منظور مولانا از مثال‌هایی استفاده می‌کند.

www.anjomanfarsi.ir

(۲/۲۷۷)

گر گل است اندیشه تو گلشنی و بود خاری تو همیشه گلخنی

(۲/۲۷۸)

گر گلابی بر سر و جیبت زنند و تو چون بولی برون افکنند

(۲/۲۷۹)

از نظر مولانا اگر اندیشه انسان مانند گل باشد کل وجود انسان به خاطر آن تبدیل به گلشن می‌شود. اگر این اندیشه خار باشد و اندیشه‌ای که انسان را گمراه کند تمام وجود انسان فواید عالی خود را از دست می‌دهد و برای انجام کارهای پست و فرومایه آمادگی پیدا می‌کند. در پی چگونگی اندیشه انسان تبدیل به موجودی

والا و به کمال رسیده و مورد احترام می‌شود و یا این که تبدیل به انسانی می‌شود که به کمال نمی‌رسد و نه تنها از وجودش فایده‌ای حاصل نمی‌شود بلکه به دلیل بی‌فایده بودن از سوی همه طرد می‌شود. بنابراین انسان یا به تعبیری که راجرز آن به عنوان من، خود و خودم یاد می‌کند عبارت از علم و آگاهی و اندیشه است و این علم و آگاهی تحت تأثیر آنچه ادراک می‌کند رنگ می‌گیرد. این مفهوم در ابیات متعددی از مثنوی مولوی به چشم می‌خورد:

تو نه بی این جسمف تو آن دیده‌ای واره‌ی از جسم اگر جان دیده‌ای

(۶/۸۱۱)

آدمی دید است باقی گوشت و پوست هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست

(۶/۸۱۲)

مولانا در این ابیات نیز اصل وجود انسان را اندیشه و بصیرت درونی او می‌داند و به اعتقاد او آدمی به هرچیز عشق و علاقه ورزد ضمیر و نفس او با مطلوبش متحد شود و همه این عشق و علاقه ورزیدن به خوبی‌ها و حرکت به سمت کمال از اندیشه و بصیرت درونی او سرچشمه می‌گیرد و این همان است که به تعبیر راجرز خود است و «خود» همان علم و آگاهی به وجود داشتن و دارای کنش بودن است. مولانا نیز معتقد است که اندیشه همان «خود» است که اصل وجود انسان بوده و تمام افعال و رفتار انسان از آن ایجاد می‌شود و آنچه که سرنوشت انسان را به سمت خوب بودن یا بد بودن سوق می‌دهد همان اندیشه است.

۷. رفتار مورد قبول ارگانسیم یا همان ساخت «خود»

هنگامی که انسان می‌خواهد تغییری در رفتار ایجاد کند این کار را از تغییر در مفهوم خود انجام می‌دهد زیرا می‌داند که اصل وجود و هویت او همان خود است. راجرز نیز در شیوه روان‌درمانی خود به این کار می‌پردازد و بهترین روش ایجاد تغییر در رفتار را برای مراجع شروع کردن از مفهوم «خود» می‌داند که البته او ایجاد این تغییرات را بر عهده خود مراجع می‌گذارد و مراجع را به سمت ایجاد تغییر در خود حرکت می‌دهد و این همان روشی است که «خوددرمانکاری مراجع» نامیده می‌شود. راجرز می‌گوید: «بسیاری از وجوه رفتار که مورد قبول ارگانسیم هستند همان‌هایی هستند که با مفهوم خود منافات ندارد. بنابراین بهترین طریق ایجاد تغییر در رفتار در درجه اول ایجاد دگرگونی در مفهوم خود می‌باشد» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۲). «خود» ساختار هماهنگ و مشخص شده‌ای دارد و تمام جنبه‌های آن به دنبال هماهنگی هستند و به سمت ایجاد آن با یکدیگر همکاری می‌کنند. برای مثال کسانی که از داشتن احساس پرخاشگری ناراحت هستند می‌خواهند این احساس را انکار کنند جرات ابراز هرگونه رفتارهای پرخاشگرانه را ندارند و انجام این کار به معنی پذیرفتن مسئولیت اعمال است و نشان دادن رفتار پرخاشگرانه با خودپنداره ناهماهنگ است. (ر.ک شولتز و دیگرانف ۱۳۹۰: ۳۷۴).

مولوی بر آنست که سخن راست از آن جهت که نورانی است و هماهنگ با ذات پاک همه انسان‌ها به دل آرامش می‌دهد اما سخن دروغ که ناهماهنگ با درون انسان‌هاست، انسان را از آرامش خارج می‌کند و مثال آن را خسی می‌داند که از جهت آزاری که برای وجود انسان دارد قابل پنهان کردن نیست پس سخن دروغ نیز چون با خودپنداره انسان ناهماهنگ است سبب این ناهماهنگی می‌شود که انسان با عدم آرامشی که در وجود خود دارد آن را نشان می‌دهد.

چون طمأنینست صدق با فروغ دل نیا رامد به گفتار دروغ

(۶/۲۵۷۶)

کذب چون خس باشد و دل چون دهان خس نگردد دردهان هرگز نپنهان

(۶/۲۵۷۷)

تا دراو باشد زبانی می‌زند تا به آتش ازدهان بیرون کند

(۶/۲۵۷۸)

خاصه که در چشم افتد خس ز باد چشم افتد در نم و بند و گشاد

(۶/۲۵۷۹)

ما پس این خس را ز نیم اکنون لگد تادهان و چشم از این خس وارهد

(۶/۲۵۸۰)

مولانا در این ابیات نشان می‌دهد که سخنان راست و دروغ در ذات خود خاصیتی متفاوت دارند چندان که سخن راست موجب آرامش و سخن دروغ موجب پریشانی می‌گردد. از حضرت رسول (ص) نیز نقل شده است: «ع ما یریبک الی ما لا یریبک...» رها کن آنچه را که تو را به شک اندر سازد و بگیر آنچه را که تو را به شک در نیارد.

به اعتقاد مولانا هر کس به آنچه که سازگار با طبع و سرشت اوستف جذب می‌شود و چشم او همیشه به جانبی دوخته است که از آن سو احساس ذوق و لذتی داشته است.

چشم هر قومی به سویی مانده است کآن طرف یک روز ذوقی رانده است

(۱/۸۸۸)

همین احساس ذوق و لذت است که سبب جذب شدن انسان به سوی آن چیز خاص می‌شود. مثلاً وقتی انسان از غذایی می‌چشد اگر آن غذا ملایم طبع او باشد به سوی آن جذب می‌شود و حتی ممکن است این احساس لذت سبب علاقه همیشگی او به آن غذا شود و این درباره چیزهای دیگر نیز صدق می‌کند آنچه ملایم طبع انسان است انسان را با ایجاد احساس ذوق و لذت به سوی خود جذب می‌کند.

همچنین به اعتقاد مولوی همیشه میان یک جنس با جنس هم سنخ خود کششی وجود دارد و هر جزء نیز نسبت به کل خود دارای کشش است.

ذوق جنس از جنس خودباشدیقین ذوق جزوازل خودباشد بین

(۱/۸۸۹)

بدین ترتیب همین کشش و میلی که در میان اجزا نسبت به کل خود وجود دارد سبب پیوستگی و اتصال آن‌ها می‌شود و به این صورت نظم و ترتیب در نظام هستی ایجاد می‌شود بنابراین آنچه ملایم طبع انسان باشد و مورد قبول ارگانسیم، انسان به آن جذب می‌شود و آن را جزئی از وجود خود می‌داند و هنگامی که به عنوان یکی از ویژگی‌های «خود» پذیرفته شود برای تعبیر آنف فرد باید «خود» را تغییر دهد و تا زمانی که در مفهوم «خود» دگرگونی ایجاد نکند آن رفتار نیز از بین نمی‌رود.

مولوی همچنین برآنست که از نظر ظاهری ممکن است موجودی از نظر جنس با موجود دیگر متفاوت باشد اما استعداد و قابلیت هم جنس شدن با آن را داشته باشد، به بیان دیگر به محض این که به موجود دیگر پیوست با او هم جنس می‌شود. در واقع هر انسان قابلیت خوب و بد شدن را به صورت بالقوه در وجود خود دارد و با توجه به شرایطی که در آن قرار می‌گیرد این استعدادها بالقوه به فعلیت می‌رسند.

یامگر آن قابل جنسی بود چون بدو پیوست جنس او شود

(۱/۸۹۰)

ور زغیر جنس باشد ذوق ما آن مگر مانند باشد جنس را

(۱/۸۹۳)

آنکه مانند است، باشد عاریت عاریت باقی نماند عاقبت

(۱/۸۹۴)

از نظر مولویاگر ذوق و کشش و میل درونی انسان به سمت اموری جلب شود که با او همجنس نیست بلکه فقط از نظر ظاهری با آن دارای مشابهت است، انسان به آن جذب می‌شود اما این ذوق و جذب پایدار نیست و با گذشت زمان از میان رفتن آن امری قطعی است چراکه علت اصلی ایجاد این کشش مشابهت ظاهری بوده و این علت مانند چیزی عاریه ای است که باید به صاحب آن برگردانده شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت مطابق با نظر راجرز هنگامی که انسان متوجه می‌شود که این کشش با خودپنداره و ذات او هماهنگی ندارد و فقط به خاطر صورت ظاهری مورد قبول ارگانسیم واقع شده و «خود» نیز آن را پذیرفته دست به تغییر می‌زند و چون «خود» کلی سازمان یافته است که برای هماهنگی اجزایش تلاش می‌کند هنگامی که این کشش و ذوق به وجود آمده را ناهماهنگ می‌بیند سبب می‌شود که فرد آن را از خود جدا سازد و فرد رها کردن این ذوق را با ایجاد تغییر در مفهوم «خود» آغاز می‌کند.

در طول حیات انسان تجربه‌هایی برای او حاصل می‌شود اگر این تجارب با کل سازمان یافته ای که انسان برای وجود خود ساخته است و از آن با عنوان من یا خودم تعبیر می‌کند مطابقت نداشته باشند رفتارهایی در جهت انکار آن تجارب از خود نشان می‌دهد. راجرز می‌گوید: «به علت عدم مطابقت تجربه با ساخت خودف به صورت علامت رمزی انکارشده یا تغییرشکل یافته در آمده اند. مقصود راجرز این است که چگونگی ادراک آدمی از امور بستگی دارد به این که تجربه یا عمل با تصویری که او در آن زمان از خود دارد موافق است یا موافق نیست» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۲). منظور از انکار نادیده گرفتن واقعیت و یا تغییر شکل دادن آن است برای مثال انسان پول پرست، این صفت را که مخالف با خود اوست انکار می‌کند و یا آن را تغییر شکل داده و برون فکنی می‌کند و آن را به دیگران نسبت می‌دهد.

مولانا در حکایت «جدا کردن باغبانف صوفی فقیه و علوی را از همدیگر»، پس از شرح چگونگی ایجاد تفرقه در میان صوفی و فقیه و کتک زدن صوفی بیان می‌کند که هنگامی که باغبان می‌خواهد بین علوی و فقیه تفرقه بیندازد سخنان ناسزایی در مورد علوی می‌گوید. مولانا در ابیاتی بیان می‌کند که هرچه یاوه که باغبان درباره فرزندان حضرت رسول (ص) گفت در واقع وصف الحال خود او بوده و به عبارت دیگر آن سخنان ناسزا و یاوه لایق خود او بوده اس. راجرز نیز بر آن است که وقتی فردی دست به انکار تجارب غیر منطبق با ساخت خود می‌زند آن واقعیت را نادیده می‌گیرد و یا آنرا تغییر شکل می‌دهد و برون افکنی می‌کند در این حکایت نیز باغبان سخنان ناسزایی را که بر زبان می‌آورد و آن‌ها را به علوی نسبت می‌دهد در واقع آن سخنان درباره خودش است که آن‌ها را با نسبت دادن به دیگران از نسبت دادن به خود جدا کرده و منکر آن‌ها می‌شود. مولانا بامثالی در مورد چرخیدن خانه به دور سرکسی که به دور خودش بچرخد می‌گوید او گمان می‌کند که خانه نیز همچون او چرخد و این وصف حال کسی است که وصف الحال خودش را فرافکنی می‌کند و به دیگران نسبت می‌دهد و هنگامی که باغبان آن سخنان یاوه را بر زبان می‌راند در واقع حال خودش را وصف می‌کرد و با فرافکنی به انکار آن‌ها می‌پرداخت.

www.anjomanfarsi.ir هر که برگردد سرش از چرخ‌ها همچو خود گردنده بیند خانه را

(۲/۲۱۹۷)

آنچه گفت آن باغبان بوالفضول حال او بُد، دور از اولاد رسول

(۲/۲۱۹۸)

گر نبودی او نتیجه مرتدان کی چنین گفתי برای خاندان؟

(۲/۲۱۹۹)

شیوه راجرز در درمان، «درمان مراجع مدار» نامیده شد. در این شیوه راجرز برای تجدید یکپارچگی وحدت احساسات افراد از خود و بازیابی هماهنگی بین خودشان و تجربه‌هایشان از خود افراد استفاده می‌کرد و مسئولیت اصلی بهبود بر خود فرد متمرکز بود. (کارور، ۱۳۷۵: ۵۳۳). هنگامی که انسان از صفات و عواطف خوب و بدی که در وجود او قرار دارد آگاه باشد و آن‌ها را بپذیرد ممکن است در برخورد با دیگران که مانند او دارای این صفات هستند، با گذشت بیشتری برخورد کند و در اثر درک بیشتر آن‌ها از به وجود آمدن کشمکش و آسیب‌های بین فردی در تعاملات اجتماعی جلوگیری کند که این امر سبب سلامت بیشتر جامعه و حرکت همه افراد آن به سوی رشد و تعالی می‌شود.

راجرز معتقد است: «هرگاه آدمی در یک سیستم هموار و یکپارچه تجارب حسی و امعایی خود را دریابد و آن را مورد قبول قرار دهد آن وقت الزاما دیگران را بیشتر درک می‌کند و آن‌ها را به عنوان افراد متمایز از یکدیگر پذیرا می‌شود» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۴).

این نکته نه تنها باعث کاهش تعارض‌ها و کشمکش‌ها می‌شود بلکه افراد را به سمت سلامت روانی و جسمانی نیز سوق می‌دهد زیرا انسان‌ها قادر به درک واقعی دیگران و رویدادهای محیطی که در آن قرار گرفته‌اند، می‌شوند و جامعه را به سمت سلامت روان حرکت می‌دهند. راجرز معتقد است: «میزان سازگاری روان شناختی و سلامت هیجانی ما حاصل همخوانی خودپنداره با تجربیات ماست، افرادی که از لحاظ روان شناختی سالم هستند می‌توانند خودشان، دیگران و رویدادهای موجود در محیط خویش را همانگونه که واقعا هستند درک کنند. این افراد پذیرای تجربیات تازه هستند زیرا هیچ چیزی خودپنداره آن‌ها را تهدید نمی‌کند» (شولتز و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۷۷).

افراد در این شرایط ادراک‌های خود را تحریف نمی‌کنند، آن‌ها در همه موقعیت‌ها احساس ارزشمندی می‌کنند و توانایی استفاده از همه تجربیات خود را دارند.

مولوی نیز بر آنست که وقتی انسان به صورت فرد دیگری که به نحوی با او در ارتباط است نشان بد را می‌بیند و به عیب جویی و اظهار نفرت می‌پردازد باید دقت کند و به این مسئله توجه داشته باشد که آن بدی در واقع از خود اوست که آن را در صورت دیگری می‌بیند.

ای بدیده عکس بد بر روی عم بد نه عم است آن تویی از خود مرم

(۱/۱۳۲۷)

مولانا در مثنوی در تفصیل بیشتر این مفهوم تمثیلی می‌آورد و می‌گوید که پیلی را برای آب خوردن بر سر چشمه ای آوردند. پیل انعکاس صورت خود را در آب می‌دید و می‌رمید و می‌پنداشت که از دیگری می‌رمد. تمثیل بیان گر همان نکته ای است که همه صفات بد و اخلاق‌های ناشایستی که انسان آن‌ها را در دیگران می‌بیند و به عیب جویی می‌پردازد در واقع در وجود خود او نیز هست که از وجود آن‌ها در خود نمی‌رنجد اما با دیدن دیگران زبان به عیب جویی آن‌ها می‌گشاید. این سخنان مطابق با نظر راجرز است که انسان اگر

قلباً معترف به صفات بد و خوب خود باشد و آن‌ها را فقط در دیگران جست و جو نکند به هنگام رو به رو شدن با دیگران در برخورد با این صفات از خود تساهل و تسامح نشان داده و به درک بیشتر آن‌ها نائل می‌شود و تعارض و کشمکش را کاهش داده و دیگران را با عیب جویی، از خود دور نمی‌کند. اگر پیل می‌دانست که آن تصویر از خود اوست، از دیگری که می‌پنداشت آن تصویر از آن اوست نمی‌رمید و یا این که اگر انسانی که صفات بد را در چهره عم خود می‌دید، می‌دانست که آن صفات بد از آن خود اوست، از عم نمی‌رمید.

مؤمنان آینه همدیگرند این خبر می‌از پیمبر آورند

(۱/۱۳۲۸)

از نظر مولانا اگر انسان در برادر خود عیبی می‌بیند، در واقع آن عیب در خود اوست که آن را در دیگری می‌بیند. مولانا در فیه ما فیه می‌گوید: عالم همچون آینه است که نقش خود را در آن می‌بینی که المؤمن مرآة المؤمن. آن عیب را از خودت جدا کن زیرا آنچه از او می‌رنجی، از خود می‌رنجی.

پیش چشمت داشتی شیشه کبود ز آن سبب عالم کبودت می‌نمود

(۲/۱۳۲۹)

گر نه کوریاین کبودی دان زخویش خویش را بد گو مگوکس را تو پیش

(۱/۱۳۳۰)

مولانا علت کبود دیدن جهان از سوی انسانی که جهان را کبود می‌بیند از درون خود او می‌داند و وقتی انسان بداند که این بدی از سوی خود اوست از دیگران بدگویی نخواهد کرد و رفتار او با درک بیشتر و تساهل و نرمی همراه است که جامعه را به سمت صلح و آرامش حرکت می‌دهد. مولانا توصیه می‌کند که با توجه کردن به صفات خویش و ارزیابی آن‌ها انسان باید این نکته را دریابد که قضاوت در مورد دیگران را ساده فرض نکند و با احساس و درک کردن مشکلات وجودی خود، دیگران را درک کند و قبل از توصیه به دیگران به خود بپردازد و مشکلات خود را رفع کند. طبق نظر راجرز اگر انسان‌ها به این مرحله از شناخت خود برسند انسان‌هایی سالم می‌شوند که در همه موقعیت‌ها احساس ارزشمندی می‌کنند و از ذخیره تجربیات خود در موقعیت‌های مختلف استفاده می‌کنند و این حالت جامعه انسانی را در راه کمال و پیشرفت قرار می‌دهد.

۱۰. ارزش‌ها و تجارب

انسان برای اعمال و تجارب خود ارزش‌هایی قائل است. به اعتقاد راجرز این ارزش‌ها یا به صورت مستقیم درک می‌شوند و یا این که انسان، آن‌ها را از دیگران می‌یابد و به درون می‌افکند و با تغییراتی همراه می‌کند. «راجرز فرد کارآمد و ایده آل را چنین تعریف می‌کند: فرد ایده آل کسی است که آماده تجربه کردن است،

حالت دفاعی ندارد، کاملاً آگاهی دارد، عزت نفس بی قید و شرط دارد و روابط هماهنگ و سازگارانه با دیگران دارد» (ا.راس، ۱۳۷۳: ۱۶۰۰).

به اعتقاد مولانا انسان در برخورد با دیگران از هر کدام نصیب و بهره ای می‌برد و از نزدیکی و مصاحبت با هر هم نشینی نیز بهره ای به دست می‌آورد.

دل زهریاری غذایی می‌خورد دل زهر علمی صفایی می‌برد

(۲/۱۰۸۹)

از لقای هرکسی چیزی خوری وز قران هر قرین چیزی بری

(۲/۱۰۹۱)

به عبارت دیگر در میان افراد انسانی، فعل و انفعالات روحی و اخلاقی وجود دارد هرکس از دیگری تأثیر می‌پذیرد و بر او تأثیر می‌گذارد و این تأثیر و تأثر را به عرصه پدیده‌های جهانی نیز وارد می‌کند و در بیان این تأثیر و تأثر مثال‌هایی می‌آورد:

چون ستاره با ستاره شد قرین لایق هر دو اثر زاید یقین

(۲/۱۰۹۲)

وز قران خاک با باران‌ها میوه‌ها و سبزی و ریحان‌ها

(۲/۱۰۹۴)

وز قران سبزه‌ها با آدمی دلخوشی و بی غمی و خرمی

(۲/۱۰۹۱۵)

مولانا در بیت نخست از هم نشینی ستاره‌ها با یکدیگر سخن می‌گوید که این هم نشینی اثری در طالع زمینیان پدید می‌آورد و وقتی که خاک با باران همراه می‌شود با تأثیر گذاری و تأثیر پذیری از یکدیگر سبب پیدایش میوه‌ها و سبزی‌ها و گل‌های خوشبو می‌شوند و انسان هنگامی که هم نشین این سرسبزی‌ها می‌شود از آن‌ها تأثیر پذیرفته و دلشاد می‌شود و این دلشادی خود زمینه ای برای تأثیر گذاری انسان بر طبیعت می‌شود. راجرز نیز معتقد است ارزش‌هایی که آدمی برای تجارب خود قائل می‌شود یا مستقیم درک می‌شوند و یا این که از دیگران یافته و به درون وارد می‌شوند و انسان ایده آل انسانی است که در روابط هماهنگ و سازگارانه خود با دیگران و تأثیر پذیری از آن‌ها، تجارب و ارزش‌های حاصل از آن‌ها را درک می‌کند و خود نیز بر دیگران تأثیر می‌گذارد و تجاربی نیز برای آن‌ها می‌سازد.

۱۱. شرایط پیشرفت بهسوی کمال

نظریه راجرز در حوزه روان‌شناسی انسان گرا قرار می‌گیرد و پیشرفت و حرکت به سوی کمال از اصول اساسی این نظریه به شمار می‌رود. تلاش راجرز نیز در جهت کمک کردن به فرد برای شکوفا کردن

استعدادهای بالقوه خویش است. راجرز معتقد است: «خودشکوفایی - یعنی گرایش و تمایل ذاتی به فعلیت درآوردن ویژگی‌ها و توانایی‌هایی که فرد با آن متولد می‌شود - به عنوان یک قاعده کلی و اصول بدیهی است. خودشکوفایی به عنوان یک اصل بدیهی نه به اثبات نیاز دارد و نه به توجیه» (ا. راس، ۱۳۷۳: ۱۵۷).

انسان در هر زمان به آنچه که هست و شرایطی که در آن قرار دارد قانع نیست و طبعاً به دنبال ارتقای مقام و در جست و جوی کمال است و البته آنچه که برای حصول این مقصود لازم است داشتن آزادی است زیرا بدون آزادی پیشرفت واقعی و دستیابی به ابتکار و کمال میسر نخواهد بود.

راجرز می‌گوید: «گرایش و کوشش اصلی ارگانیزم این است که آنچه در او بالقوه است بالفعل سازد و پیشرفتی را که بدین طریق به دست می‌آورد نگهداری کند و مقام ارگانیزم فعال را بالا ببرد» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۱۹). بنابراین انسان در هر لحظه در جست و جوی مقام بالاتر و دست یابی به کمال است.

به اعتقاد مولانا انسان طالب کمال است و حرکت به سوی کمال حتی در حوزه طبیعت نیز جریان دارد. مولوی از این موضوع تمثیلی می‌سازد برای بیان احوال انسان، چنان که به نظر او قطره ای که در بیابان، کوهسار یا دهان غاری مانده است شوق رسیدن به دریا را دارد و این طلب کمال او را به دریا می‌رساند.

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

(۱/۴)

مولانا سیر کمالی روح و جان انسان را بیان می‌کند. جسم انسان مربوط به عالم ماده است پس در کمال خود به طبیعت گرایش دارد اما جان انسان مربوط به عالم مجردات است و در سیر کمالی خود دارای گرایش به زنده ماندن و دست یافتن به حکمت و علوم و رساندن روح به بالاترین مرتبه آگاهی است.

گویدای اجزای پست فرشیم غربت من تلختر من عرشیم

(۳/۴۴۳۵)

میل تن در سبزه و آب روان زان بود که اصل او آمد از آن

(۳/۴۴۳۶)

میل جان اندر حیاتو درحی است زان که جان لامکان اصل وی است

(۳/۴۴۳۷)

میل جان در حکمت است و در علوم میل تن در باغ و راغ است و گروم

(۳/۴۴۳۸)

میل جان اندر ترقی و شرف میل تن در کسب و اسباب و علف

(۳/۴۴۳۹)

راجرز گرایش و کوشش اصلی ارگانیزم را حرکت به سمت کمال می‌داند. مولانا نیز بیان می‌کند که انسان با حرکت به سمت علوم و حکمت سعی می‌کند که استعدادهای بالقوه خود را بالفعل سازد و با این کار مقام

ارگانيسم را بالا ببرد. پيش از اين گفته شد که در نظريه راجرز رسيدن به کمال نيازمند آزادی است مولانا نيز به اين نکته پرداخته است:

من به هر جمعيتي نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم

(۱/۵)

مولانا در اين بيت به مسئله آزادی پرداخته است و بيان کرده است که فرد بايد در حرکت به سمت سير کمالی خود در نشست و برخاست با انواع انسان‌ها آزادی داشته باشد تا بتواند به سمت خود شکوفایی حرکت کند. اصولاً رشد و شکوفایی زمانی اتفاق می‌افتد که بستری مناسب برای اين رشد موجود باشد و اين بستر با زندگی در محیطی بسته و بدون ارتباط با انسان‌های ديگر و الزام پذيرش بی قيد و شرط شرايطی خاص و تفکر در چارچوب‌ها و اصول خاص و تعيين شده هرگز فراهم نمی‌شود.

۱۲. تهديد ساخت «خود»

به عقیده راجرز هر تجربه ای که با ساخت «خود» ناهماهنگ و ناسازگار باشد ممکن است به عنوان تهديد تلقی شود، هر قدر اين احساس‌های تهديد گونه بیشتر باشد ساخت «خود»، با استحکام بیشتری در جهت حفاظت خویش حرکت کرده و سازمان می‌یابد. مقصود آن است که پيش آمدهایی که تهديدکننده شخصیت هستند و خطر به شمار می‌روند به نسبت اهميتشان ساخت «خود» را مقاوم‌تر می‌سازند. همچنين راجرز معتقد است «درپاره ای شرايط که در آن در درجه اول تهديدی نسبت به ساخت خود کاملاً ناموجود است، تجاربی که با ان ناجورند ممکن است مورد ادراک و بررسي قرار گیرند و در ساخت خود تجدیدنظری روی دهد برای اين که چنین تجاربی را همسان (متجانس) سازد و دربرگیرد» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۳). اين اصل در روش درمانی راجرز که خوددرمانکاری مراجع نامیده می‌شود بسيار مورد استفاده قرار می‌گیرد زیرا مراجع خود را در وضعیتی می‌یابد که تهديدی نسبت به او وجود ندارد و در اين حالت هر چیزی که می‌گوید از طرف مشاور مورد پذيرش بدون چون و چرا قرار می‌گیرد، به بيان ديگر برای اين که مراجع به راحتی بتواند مسائل و مشکلات خودش را که ممکن است در بعضی مواقع آشکار شدن آن‌ها برای او تهديد کننده باشد، بيان کند بايد محیطی عاری از تهديد و ترس به وجود آید که مراجع در آن احساس آزادی و راحتی داشته باشد و مسائل و مشکلات خود را بيان کند.

مولانا در مثنوی در داستان «عاشق شدن پادشاه بر کنیزک» پس از نقل داستان تا رسيدن طيب الهی برای معالجه کنیزک می‌گوید:

گفت ای شه خلوتی کن خانه را دور من هم خویش وهم بیگانه را

(۱/۱۴۴)

کس ندارد گوش دردهلیزها تا بپرسم زین کنیزک چیزها

(۱/۱۴۵)

خانه خالی ماند و یک دیار نی جز طیب و جز همان بیمار نی

(۱/۱۴۶)

در این ابیات مولانا از محیطی خالی از تهدید و امن صحبت می‌کند تا جایی که شاه را هم که می‌تواند عامل تهدید باشد از محیط خارج می‌کند تا کنیزک در محیطی امن و آزاد یعنی همان محیطی که راجرز برای مشاوره لازم و ضروری می‌داند قرار گیرد، محیطی همراه با پذیرش بدون قید و شرط و عاری از هرگونه تهدید و در چنین محیطی است که مراجع به راحتی به بیان مشکلات خود می‌پردازد چراکه از بار تهدیدی که برای خود تصور می‌کرد خارج شده و رهایی می‌یابد و در جهت حفظ ساخت خود با شرایط قبلی مقاومت نمی‌کند و به سوی حل مشکل حرکت می‌کند درست مانند کنیزک که طیب را در شرایطی این گونه از مشکل خود آگاه ساخت.

در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که بدانیم مولانا در ادامه داستان بلافاصله در بیت بعد از زبان طیب آورده است:

نرم نرمک گفتشهر تو کجاست که علاج اهل هرشهری جداست

(۱/۱۴۷)

به کاربردن کلمه نرم نرمک در این بیت حاکی از زبان نرم و ملایم و همراه با دوستی و ملاحظت و پذیرش برای ایجاد محیطی امن و قابل اعتماد می‌باشد یعنی همان محیطی که راجرز در شیوه درمانش ایجاد آن را برای تغییر و درمان بسیار ضروری و واجب می‌داند.

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

۱۳. احساس ارزشمندی و تأثیر آندر درمان

امروزه بسیار در روانشناسی تأکید می‌شود که انسانها برای رسیدن به موفقیت و طی کردن سیر کمالی خود باید خود را ارزشمند بدانند چراکه این احساس سبب می‌شود که در راه موفقیت مؤثرتر گام بردارند و اگر با شکستی مواجه شدند به خاطر عزت نفسی که در وجود خود احساس می‌کنند بر آن شکست غلبه یافته و دوباره به راه خود ادامه دهند درحقیقت این احساس ارزشمندی مانع توقف انسان در حرکت به سمت کمال می‌شود.

به عقیده راجرز نیاز به قدردانی دیگران از انسان و نیز قدردانی انسان از خویشتن باعث می‌شود که آدمی به این نکته واقف شود که او دارای ارزشی است که این ارزش او را در مسیر پر فراز و نشیب زندگی یاری می‌کند. این احساس ارزشمندی تمایل انسان را در جهت قدردانی از خویش تقویت می‌کند و باعث می‌شود

که توانایی او در جلب حسن عقیده دیگران و نیز قدردانی آن‌ها از او بالاتر رود (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۵)

مولانا در «شرح حکایت یافتن پادشاه باز را به خانه کمپیرزن»، پس از این که شاه باز را می‌یابد در حالی که شاه بال و ناخن‌های بلند او چیده شده بود از قول باز به شاه می‌گوید:

گرچه ناخن رفت چون باشی مرا برکنم من پرچم خورشید را

(2/344)

ور چه پر م رفت چون بنوازیم چرخ بازی کم کند در بازی

(۲/۳۴۵)

گر کمر بخشیم که رابرکنم گردهی کلکی علم‌ها بشکنم

(۲/۳۴۶)

آخرازشه نه کم باشد تنم ملک نمرودی به پر برهم زنم

(۲/۳۴۷)

درضعیفی تو مرابابیل گیر هر یکی خصم مرا چون پیل گیر

(۲/۳۴۸)

قدر فندق افکنم بُندق حریق بُندقم در فعل صد چون منجیق

(۲/۳۴۹)

از این ابیات استنباط می‌شود که مولانا از زبان باز درخواست کمک انسانی را که دچار مشکل شده، بیان می‌کند و می‌خواهد که مورد پذیرش واقع شود، از او حمایت شود و ارزشی را که به آن نیازمند است مطالبه می‌کند تا بتواند بر مشکلات فعلی خود فائق آید و از طرف دیگر نیز با افزایش قدرت درونی خود قادر به انجام کارهای سخت و فوق العاده نیز شود. این ابیات نشان می‌دهد که نظر مولانا و راجرز در این زمینه بایکدیگر مشابهت دارد چراکه در درمان به شیوه راجرز شرط اصلی و اساسی که باعث حرکت درمانجو به سمت حل مشکلاتش می‌شود و حتی باعث حرکت او به سمت خودشکوفایی نیز می‌شود همین پذیرش بدون قید و شرط و حمایت شدن و احساس ارزشمندی است. وقتی که فرد دچار مشکل شده این حمایت و احساس ارزشمندی را از سوی دیگران دریافت می‌کند در راه حل مشکلات خود گام بر می‌دارد تا بتواند به سمت شکوفایی و کمال حرکت کند و از وضعیت فعلی خود خارج شود. حرکت به سمت کمال که از اصول اساسی نظریه راجرز است و در دنیای کنونی هم بسیار مورد توجه است نیازمند فراهم شدن امکانات خاصی است که آزادی و مورد حمایت واقع شدن و احساس ارزشمندی نمودن از جمله اصول و امکاناتی هستند که در مسیر رشد و شکوفایی، حرکت انسان را به سمت کمال تسهیل می‌کنند.

نتیجه گیری

از پژوهش حاضر این نتایج به دست آمد: ۱. راجرز و مولانا بر آن هستند که عالم درون نقش مهمی را در شناخت فرد ایفا می‌کند و یکی از راه‌های اساسی شناخت فرد استفاده از سخنان اوست. ۲. دنیای پدیداری انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است از این رو رفتارهای متفاوتی از آن‌ها سر می‌زند که نتیجه ادراک متفاوت آن‌ها از واقعیت است. ۳. انسان‌ها به دلیل ادراک متفاوت واقعیت، در برابر وضعیتی واحد رفتارهای مختلفی را از خود نشان می‌دهند. ۴. انگیزه‌های درونی افراد که محرک آن‌ها برای انجام اعمال هستند، متفاوتند از این رو اگر افراد جامعه از این موضوع آگاه باشند برخوردهای آسیب‌زننده آن‌ها با یکدیگر کاهش می‌یابد و توانایی آن‌ها در درک یکدیگر بالاتر می‌رود. ۵. رفتارهای انسان در موقعیت‌های مختلف همراه با عواطفی هستند که این عواطف رسیدن به هدف را آسان‌تر می‌کند و شدت و ضعف این عواطف وابسته به خود فرد است. ۶. انسان همان علم و آگاهی و اندیشه است و این علم و آگاهی تحت تأثیر آنچه ادراک می‌کند، شکل می‌گیرد. ۷. «خود» کلی هماهنگ و سازمان یافته است و برای هماهنگی اجزای خود تلاش می‌کند به همین سبب انسان برای هرگونه ایجاد تغییر در رفتار باید تغییر را در ساخت خود اعمال کند. ۸. اگر تجاربی که در زندگی برای انسان حاصل می‌شود با «خود» هماهنگ نباشد انسان رفتارهایی را در جهت انکار تجارب ابراز می‌کند. ۹. شناخت و آگاهی انسان از صفات خوب و بد خویش سبب می‌شود در برخورد با دیگرانی که این صفات را دارند با گذشت بیشتری عمل کند. ۱۰. ارزش‌هایی که انسان برای تجارب خود قائل می‌شود یا مستقیم درک می‌شوند و یا این که از دیگران یافته و به درون وارد می‌شوند. ۱۱. قرار گرفتن انسان در وضعیتی امن و خالی از تهدید سبب احساس آزادی از سئوی وی می‌شود از این رو به بیان مشکلات خویش و حرکت در جهت رفع آن‌ها اقدام می‌کند. ۱۲. احساس ارزشمندی و عزت نفس سبب می‌شود که انسان، مقاوم‌تر به سوی کمال حرکت کند. مولانا با آوردن تمثیل‌هایی در ابراز عقاید خویش در زمینه‌های برشمرده شده محسوس‌تر عمل می‌کند و با انتخاب تمثیل‌ها از زندگی روزمره مردمان، درک بهتری از آن‌ها را برای مخاطب فراهم می‌کند.

www.anjomanfarsi.ir

منابع

- آتکین سون، ریتا و دیگران. (۱۳۶۸)، *درآمدی به روان‌شناسی*. ترجمه حسن مرنیدی. اج، چاپ اول. تهران: نشر دانشگاهی تهران.
- اس. کارور، چارلز و دیگران. (۱۳۷۵)، *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- آراس، آلن. (۱۳۷۳/۱۹۹۲)، *روان‌شناسی شخصیت*. ترجمه سیاوش جمالفر. تهران: مؤسسه انتشارات بعثت.
- پارسا، محمد. (۱۳۷۲)، *روان‌شناسی یادگیری بر بنیاد نظریه‌ها*. چاپ دوم. تهران: مؤسسه انتشارات بعثت.
- زمانی، کریم. (۱۳۹۱)، *شرح جامع مثنوی معنوی*. چاپ بیستم. تهران: اطلاعات.

سیاسی، علی اکبر. (۱۳۷۱)، *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

شفیع آبادی، عبدالله و دیگران. (۱۳۹۲)، *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*. چاپ بیستم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

شولتز، دوان و دیگران. (۱۳۹۰)، *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه یحیی سید محمدی. چاپ نوزدهم. تهران: ویرایش.

کریمی، یوسف. (۱۳۷۴)، *روان‌شناسی شخصیت*. تهران: ویرایش.



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir